

مبانی فقهی حقوق اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و شش، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۲۳۹-۲۵۹

پژوهشی پیرامون حکم وصیت برای کافر با رویکردی بر آراء امام خمینی (ره)^۱

فاطمه نجیب زاده^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

سید محمد تقی قبولی درافشان

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

محمدحسن حائری

استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

وصیت نمودن شخص مسلمان برای کفار (حربی و ذمی) از جمله مباحث بحث برانگیز در فقه وصیت می‌باشد. بین فقهای امامیه اختلاف است که آیا وصیت برای کافر ذمی و حربی از جانب مسلمان جایز و صحیح است یا غیر جایز و باطل است؟ عده‌ای از فقها، قائل به جواز وصیت نمودن مسلمان برای کافر و عده‌ای نیز قائل به عدم جواز وصیت نمودن مسلمان برای کافر شده‌اند و هر کدام برای مدعای خود ادله‌ای از قرآن کریم و روایات بیان نموده‌اند. در متون حقوقی نیز مطلبی در ارتباط با وصیت برای کافر وجود ندارد، لکن می‌توان با استناد با ماده ۹۵۸ قانون مدنی، به‌گونه‌ای وصیت برای کافر را جایز دانست. در این نوشتار نویسندگان بر آن بوده‌اند تا با روشی توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای-اسنادی، دیدگاه فقها را در مقایسه با دیدگاه امام خمینی (ره) در مباحث مربوط به صحت و یا عدم صحت وصیت از جانب مسلمان برای کافر ذمی و کافر حربی، مورد ارزیابی و بررسی قرار داده و ادله‌ی هر دیدگاه مورد بررسی قرار دهند. نتیجه حاصل این است که در مبحث وصیت برای کافر ذمی و مرتد ملی، امام خمینی (ره)، قائل به صحت وصیت برای آن‌ها می‌باشند و در مبحث وصیت نمودن برای کافر حربی، ایشان موضع سکوت را برگزیده و بحث را محل تأمل قرار داده‌اند.

کلیدواژه‌ها: وصیت، کافر ذمی، کافر حربی، امام خمینی (ره).

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۱۲/۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): fatemehnajibzadeh@yahoo.com

۱. مقدمه

یکی از خصیصه‌های اجتماعی دنیای امروز، ارتباط چشم‌گیر میان دول و ملل است و به همین دلیل است که دول اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند و به تبع در اثر معاشرت و ارتباطات با کشورهای غیر اسلامی، مباحث گسترده‌ای در شاخه‌های مختلف علمی بین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی مطرح شده است که یکی از این علوم، علوم دینی و علم فقه بوده است که از جریان اصل تأثیرپذیری بازمانده است.

مسأله‌ی وصیت نمودن برای کافر چه ذمی و چه حربی، از مواردی است که در سایه‌سار ارتباطات جامعه و حکومت اسلامی با سایر دول و کشورهای غیر مسلمان به وجود آمده است، این مسأله به اندازه‌ای قابل اهمیت است که فقهای شیعه و امامیه در این باره با یکدیگر اختلاف نظر به‌سزایی دارند، به طوری که در صحت وصیت نمودن برای کافر ذمی و یا عدم صحت آن، پنج نظریه متفاوت میان فقها ارائه شده که هرکدام ادله‌ی اثبات نظریه‌ی خود را بر مبنای آیات قرآن کریم و روایات بیان نموده‌اند.

دیدگاه امام خمینی (ره)، در ارتباط با وصیت نمودن برای کافر ذمی، صحت این مسأله است و در مورد کافر حربی، قائل به تأمل شده‌اند و در این موارد، برخلاف برخی از فقها، خویشاوند بودن یا اجنبی بودن کافر را شرط صحت یا عدم صحت وصیت برای کافر قید نکرده‌اند.

در این نوشتار به بررسی دیدگاه‌های پنج‌گانه فقها در باب وصیت برای کافر ذمی و دیدگاه‌های سه‌گانه وصیت برای کافر حربی پرداخته شده است و با ذکر ادله‌ی مخصوص به هرکدام، دیدگاه امام خمینی (ره) نیز در پایان هر مطلب بیان گردیده است.

۲. مفاهیم کلی

۲.۱. وصیت

وصیت در لغت از ریشه‌ی (وصی)، به معنای گیاهان به هم پیوسته می‌باشد و (ارض

واصیه) نیز به معنای زمینی است که پوشیده از گیاهان متصل به هم است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۱۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۸۱۳؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۵۲۵). هم چنین در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم در توضیح لغت وصیت آمده است که: «یک معنا در این کلمه وجود دارد که وصیت همان عهد و پیمان بر رساندن امر است و از مصادیق آن توصیه و تملیک به مال برای بعد از مرگ و توصیه به شخصی برای امری، و در انجام آن وصی قرار دادن و درخواست مهربانی نسبت به فرزندان، وصیت برای خودش به نماز و زکات و شخصی را وصی قرار دادن است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۶۲).

در کلام عده‌ای دیگر از لغت‌شناسان نیز آمده است که اگر وصیت مأخوذ از ثلاثی مجرد و از ریشه‌ی (وصی یوصی) باشد، به معنای وصل (قرشی، ۱۳۷۱ق، ج ۷، ص ۲۲۳؛ طریحی، ۱۳۶۲ق، ج ۳، ص ۱۹۹۴) و اگر مأخوذ از ثلاثی مزید از ریشه‌ی (اوصی یوصی یا وصی یوصی) باشد، به معنای عهد است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۷۴).

در تعریف وصیت در اصطلاح فقهی، محقق حلی فرموده است: «وصیت به معنای تملیک عین یا منفعت بعد از موت است» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۶۷)، اما صاحب حدائق تعریف جامع‌تری از وصیت ارائه فرموده است و در تعریف وصیت بیان نموده است: «وصیت، تملیک عین یا منفعت یا تسلیط بر تصرف بعد از فوت است و مراد از تسلیط این است که به آن شخص وصیت کند تا وصایایش را تنفیذ و اجرا نماید و متکفل اطفال و مجانی‌نیش باشد که این معنا وصایت نام دارد» (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۳۸۸).

امام خمینی (ره) قائل به تعریف دقیقی در مفهوم وصیت نشده است و از همان ابتدای مبحث، صحبت از اقسام وصیت نموده است و با بیان اقسام وصیت برای هرکدام، تعریف جداگانه‌ای را در ضمن مثالی بیان نموده است، ایشان می‌فرماید: «وصیت یا تملیکیه است و یا عهدیه، مانند آن که به چیزی از ترکه‌اش برای زید وصیت نماید و وصیت کردن به مسلط شدن بر حق به آن اضافه می‌شود و یا وصیت عهدیه است مانند آن که به آن چه که متعلق به

تجهیز وی با اجیرگرفتن برای حج و یا نماز یا مانند آن‌ها که به او تعلق دارد وصیت می‌کند و یا وصیت فکیه است که به فک ملکی تعلق دارد، مانند آن‌که به آزاد نمودن (بنده) وصیت نماید» (خمینی بی‌تا، ج ۲، ص ۹۳).

به نظر می‌رسد کامل‌ترین تعریفی که بتوان از وصیت ارائه نمود، تعریفی که صاحب جواهر ارائه کرده است آن‌جا که می‌فرماید: «وصیت عقدی است که ثمره‌ی آن، تملیک عین یا منفعت بعد از وفات است و این تعریف فقط شامل وصیت تملیکیه می‌شود و وصایت و وصیت به ابراء و وقف را شامل نمی‌شود، بنابراین این تعریف، تعریفی تام از وصیت خواهد بود» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۲۴۹).

وصیت در دیدگاه مشهور فقها به دو دسته وصیت تملیکیه و عهدیه تقسیم می‌شود که البته امام خمینی (ره) نوع سومی از وصیت، به نام وصیت فکیه را که به معنای فک ملک می‌باشد، بر تقسیم‌بندی مشهور فقها اضافه نموده است (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۳).

۲.۲. کافر

در لغت، کفر به معنای پوشاندن از روی شناخت و همراه با آگاهی است و از آن جهت این ریشه با کافر تناسب دارد که شخص کافر حقیقت را از روی علم و آگاهی می‌پوشاند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۹۱).

کافر بر وزن اسم فاعل، از ریشه کفر اتخاذ شده است که به معنای انکار نمودن می‌باشد و در قرآن مجید کسی که حقیقت توحید را مغرضانه انکار نماید کافر نام گرفته است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۴۴؛ سوره نمل، آیه ۱۴).

در اصطلاح فقهی در دیدگاه امام خمینی (ره)، کافر کسی است که دین اسلام را قبول ندارد و یا این‌که ظاهراً به اسلام روی آورده است اما در باطن ضروریات دین اسلام را منکر شده و نبوت پیامبر (ص) را نیز تکذیب می‌نماید و یا عملی را انجام می‌دهد که عمل کفر بر او حمل می‌شود و ایشان، تفاوتی میان مرتد و کافر حربی و یا ذمی قائل نشده است.

(خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۸) کافر در فقه به دو نوع قابل تقسیم است:

۲.۲.۱. کافر ذمی

ذمه در لغت لغویان به معنای پیمان است و در اسلام به کسی کافر می گویند که به موجب عقد ذمه در حکومت اسلامی از امنیت مالی و جانی برخوردار می شود و این امنیت در مقابل مالیاتی است که تحت عنوان جزیه به حکومت اسلامی توسط کفار پرداخت می شود و این حکم تنها به یهودیان، مسیحیان و مجوسیان تعلق دارد و شامل سایر کفار نمی گردد و صاحب جواهر در این زمینه ادعای اجماع نموده است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۸۸).

۲.۲.۲. کافر حربی

حربی از حرب به معنای جنگ اتخاذ شده و کسی را حربی گویند که در حال جنگیدن است و کافر حربی برخلاف کافر ذمی در پناه حکومت اسلامی قرار ندارد و لذا از امنیت جانی و مالی برخوردار نبوده و نمی تواند مالک اموال خود باشد و اموال وی از جانب مسلمین است و او کسی است که با خدا و رسولش از روی علم و آگاهی عناد و لجبازی می کند.

در کتب حقوقی نیز نوعی دیگر از تقسیم بندی برای کافر بیان شده است که عبارت است از تقسیم کافر به کافر مستقل و حقیقی و کافر حکمی و تبعی، کافر مستقل کسی است که بعد از بلوغ کافر می باشد و این که ما ملاک را بعد از بلوغ قرار داده ایم این است که شخصیت مذهبی انسان بعد از بلوغ متحقق می شود، کافر حکمی نیز صبی و یا صبیبه ای است که در زمان انعقاد نطفه اش یا کافر اصلی بوده است و یا مرتد (یعنی ابوین و یا یکی از ابوین وی مرتد و یا کافر بوده اند)، و لذا صبی یا صبیبه در حکم کافر است تا این که یکی از ابوین وی به اسلام روی آورند و در این صورت اسلام او نیز تبعی خواهد بود و صورت دیگر این است که صبی یا صبیبه پس از آن که بالغ شد خود به اسلام روی آورده و مسلمان شود

(امامی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۲۱۰).

البته عده‌ای نیز مرتد را نیز جز کافر محسوب نموده‌اند و مرتد کسی است که در گذشته، یکی از ابوینش مسلمان بوده ولی بعداً از دین اسلام عدول نموده است و مرتد نیز دو قسم دارد، مرتد ملی و مرتد فطری (سیفی مازندرانی، بی تا، ص ۸۸).
مرتد فطری کسی است که در زمان انعقاد نطفه‌اش پدر و مادرش و یا یکی از آن‌ها مسلمان بوده و وی پس از بالغ شدن از روی اختیار به کفر روی آورده است (سیفی مازندرانی، بی تا، ص ۸۸) و مرتد ملی نیز کسی است که در زمان انعقاد نطفه‌اش ذات کافر بوده است (پدر و مادرش کافر بوده‌اند)، اما پس از بلوغ اظهار اسلام نموده و مجدداً به ملیت قبل خویش یعنی کفر ارتداد نموده است (امامی، ۱۳۹۹ق، ج ۳، ص ۲۱۰).

۳. وصیت نمودن برای کافر ذمی و حربی

وصیت نمودن برای کافر، همواره یکی از مسائل مورد اختلاف میان فقها بوده است و منشاء اختلاف از این مسأله سرچشمه گرفته است که آیا مسلمان می‌تواند برای کافر وصیت نماید یا وصیت در حق او صحیح نمی‌باشد؟ بر فرض صحت وصیت برای کافر، آیا بین کافر ذمی و کافر حربی در این مسأله تفاوتی وجود دارد؟ و آیا وصیت نمودن برای کافر به نسبت نوع وصیت اعم از این‌که وصیت تملیکیه باشد یا عهدیه چه احکامی دارد؟ در ادامه به بررسی یکایک این موارد خواهیم پرداخت.

۳.۱. وصیت نمودن برای کافر ذمی

صحت یا عدم صحت وصیت برای کافر ذمی، یکی از مسائل مورد اختلاف بین فقهای امامیه می‌باشد و در مجموع پنج صورت برای آن بیان شده است که در ادامه به بیان آن می‌پردازیم.

۳. ۱. ۱. عدم جواز وصیت برای کافر مطلقاً

برخی از فقها هم چون قاضی ابن براج به طور مطلق وصیت را برای کافر ممنوع می‌دانند، حال تفاوتی ندارد کافر ذمی باشد یا کافر حربی و تفاوتی ندارد که کافر از خویشاوندان موصی باشد و یا اجنبی از وی باشد.

مؤلف کتاب المهدب در این باره می‌فرماید: «اگر موصی برای برخی از خویشاوند خود خویش وصیت نماید و موصی له کافر باشد، وصیت منقضی است و قول صحیح این است که وصیت برای کافر صحیح نمی‌باشد» (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۰۶).

محدث بحرانی صاحب کتاب الحدائق الناضره قول قاضی ابن براج را تأیید نموده و آن را نیکوتر تلقی نموده است، آن‌جا که می‌فرماید: «آن‌چه که ظاهر است این است که قائل شدن به ممنوعیت از وصیت برای کافر به طور مطلق، قولی اظهر و احسن است و مؤید آن ادله‌ای است که با یکدیگر تعارض دارد که برخی از ادله دلالت بر صحت وصیت برای کفاری دارد که به نوعی با موصی رابطه‌ی سببی و نسبی دارند و برخی دیگر ادله‌ای هستند که از وصیت برای خویشاوندان منع می‌نمایند و لذا اگر خواهان باشیم تا یکی از این دو دسته از ادله را بر دیگری ترجیح داده و عمومات یکی از آنها توسط ادله‌ی گروه دیگر تخصیص بزنیم، ترجیح بلامرجه خواهد بود و لذا باید در این زمینه قائل به احتیاط باشیم و وصیت را مطلقاً برای کافر صحیح ندانیم» (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۵۲۴).

۳. ۱. ۲. جواز وصیت برای کافر مطلقاً

پرچمداران این قول، ابن ادریس در کتاب سرائر و مختار و نیز شیخ مفید در کتاب المقنعه هستند، قائلین به این نظریه وصیت نمودن برای کافر را خواه خویشاوند باشد و یا نباشد و خواه حربی باشد و یا ذمی، جایز و صحیح دانسته‌اند و برای مدعای خود دلایلی را نیز برشمرده‌اند.

به عنوان نمونه شیخ مفید در کتاب المقنعه می‌فرماید: «زمانی که انسان برای غیر از

خودش به چیزی از ثلث ترکه‌اش وصیت می‌نماید، بر او واجب است که مالی را که وصیت نموده است طبق آن چیزی که وصیت کرده است به موصی‌له پردازد، حتی اگر موصی‌له کافر باشد» (شیخ مفید، ۱۴۱۲ق، ص ۶۷۱).

ابن ادریس در کتاب سرائر می‌گوید: «وصیت نمودن برای کار جایز و صحیح است و تفاوتی ندارد که آن کافر با موصی خویشاوند باشد و یا اجنبی» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۸۶).

ایشان برای مدعای خود چنین استدلال می‌کند که وصیت نمودن در واقع نوعی هبه و عطیه برای بعد از فوت موصی است و در صحت هبه و عطیه نیت قربت شرط نیست و از مصالح ذاتی آن نیز نمی‌باشد، برخی ایراد گرفته‌اند که هبه نمودن در دوران حیات شخص موثر است، اما ایشان در پاسخ قائل به این مطلب هستند که عطیه و بخشش ارتباطی با قبل از فوت و یا بعد از فوت ندارد و همان طور که هبه نمودن قبل از فوت می‌تواند صحیح باشد، هبه نمودن بعد از فوت نیز در قالب وصیت صحیح خواهد بود، فلذا وصیت برای کافر نوعی هبه است که نیت قربت در آن شرط نیست فلذا میتوان برای کفار وصیت نمود (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۸۶).

فقهایی که قائل به این قول هستند، برای اثبات مدعای خود به دو روایت اشاره نموده‌اند که ذیلاً به بیان آن‌ها می‌پردازیم:

روایت صحیح‌های^۱ که محمد بن مسلم از امام صادق(ع) روایت کرده است که از حضرت در مورد فردی سؤال می‌شود که اموالش را در راه خداوند وصیت می‌نماید. امام صادق(ع) در پاسخ می‌فرماید: «مالی را که برای موصی‌له وصیت شده است به او بدهید حتی اگر آن فرد یهودی یا مسیحی باشد، زیرا خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الرَّجُلِ أَوْصَى بِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ أَعْطِهِ لِمَنْ أَوْصَى لَهُ بِهِ وَإِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ (البقرة: ۱۸۱)».

«کسی که وصیت را بعد از آن که آن را شنید تبدیل و تغییر نماید، گناهش تنها بر عهده‌ی کسانی است که آن را دچار تبدل و تغییر نموده‌اند» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۳۳۷). و روایت دوم^۱ نیز صحیح‌ه‌ی دیگری است که کلینی از ریان بن شیب روایت می‌کند که می‌گوید: «مارده برای گروهی از فراشان نصرانی وصیتی نمود و اصحاب گفتند این مال را میان افراد فقیر که مؤمن‌اند تقسیم نما که از اصحاب خودت باشند، و من نیز از امام رضا(ع) سؤال نمودم که خواهر من برای گروهی از نصاری مالی را وصیت نموده است و من می‌خواهم آن را برای گروهی از مسلمانان به مصرف برسانم، امام رضا(ع) فرمود: «وصیت را به همان صورت که وصیت نموده است اجرا نمایند و این به دلیل آن است که خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: «گناه آن بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۳۴۳).

۳. ۱. ۳. تفصیل دادن بین کفار

عده‌ای از فقها بین کافران قائل به تفصیل شده‌اند و وصیت برای کافر را به دسته تقسیم نموده‌اند، که عبارتند از:

۳. ۱. ۳. ۱. وصیت صرفاً برای کافر ذمی صحیح است و تفاوتی ندارد که خویشاوند باشد و یا اجنبی.

از جمله قائلان به این نظریه علامه حلی می‌باشد و می‌فرماید: «قول اقرب آن است که وصیت برای کافر ذمی صحیح است حتی اگر اجنبی باشد و وصیت برای کافر حربی و مرتد مطلقاً باطل است» (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۸۶).

۱. « مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَيْبٍ قَالَ أَوْصَتْ مَارِدَةُ لِقَوْمٍ نَصَارَى فَرَأَيْنَا بِوَصِيَّةِ فَقَالَ أَصْحَابُنَا أَقْسِمُ هَذَا فِي فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَصْحَابِكَ فَسَأَلْتُ الرَّضَاعَ فَقُلْتُ إِنَّ أُخْتِي أَوْصَتْ بِوَصِيَّةٍ لِقَوْمٍ نَصَارَى وَآزَدْتُ أَنْ أَصْرِفَ ذَلِكَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مُسْلِمِينَ فَقَالَ أَمْضِ الْوَصِيَّةَ عَلَيَّ مَا أَوْصَتْ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَإِنَّمَا إِنْهُمُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ (البقرة/ ۱۸۱)».

صاحب جواهر وصیت برای کافر ذمی را مطلقاً صحیح می‌داند و تفاوتی میان کافر ذمی خویشاوند و بیگانه قائل نیست و می‌فرماید: «وصیت برای کافر ذمی صحیح است هر چند که بیگانه باشد، اما برخی گفته‌اند نه برای ذمی خویشاوند و نه بیگانه مطلقاً وصیت جایز نیست و گوینده آن را نمی‌شناسم و برخی گفته‌اند اگر خویشاوند بود جایز است و قول اول مطلقاً جایز بودن مطابق با اطلاق عموم ادله است و در این مسأله خلافی نیست و اجماعی است» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۳۴۲).

در این رابطه محقق حلی نیز قائل به جواز وصیت برای کافر ذمی شده است، اما نسبت به وصیت برای کافر حربی، برخلاف علامه حلی، نظر خود را بر تردید قرار داده است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۷۹).

علت تردید را برخی از فقها ناشی از این می‌دانند که از آن جا که وقف نمودن برای کافر صحیح است، بنابراین بر طبق قول معصوم (ع) که فرموده است: «الناس مسلطون علی اموالهم»، وصیت نیز برای کافر صحیح خواهد بود و دیگر این که عمومات برخی از ادله از اظهار دوستی با کفار منع نموده است فلذا وقف نمودن برای کفار نیز به نوعی اظهار محبت و دوستی با آنان است پس وصیت نمودن با آن نیز به نوبه‌ی خود دوستی نمودن با کفار است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۳۰). گویا این تردید حاصل شدن، ناشی از قیاس مورد وقف با مورد وصیت نسبت به کافر است و این قیاس، قیاس مع الفارق است و محلی از صحت ندارد.

عده‌ای دیگر از فقها نیز، هم‌چون شیخ انصاری (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۱۱۳)، محقق کرکی (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۵۱)، شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۵۱) و مرحوم کاشف الغطاء (تحریر المجله، ۱۳۵۹ق، ج ۵، ص ۵۹) همین قول را برگزیده‌اند.

۳. ۱. ۲. وصیت صرفاً برای کافر خویشاوند صحیح است و تفاوتی ندارد که ذمی باشد یا حربی.

شیخ طوسی در کتاب المبسوط این قول را بیان نموده است که: «در نزد ما (فقه‌های امامیه)، وصیت نمودن برای کافری است که هیچ گونه قرابتی با میت (موصی) ندارد» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴).

مؤلف غنیة النزوع در این رابطه ادعای اجماع نموده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص ۳۰۷) و فقهایی چون قطب راوندی (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۹۹) و قطب الدین کیدری (کیدری، ۱۴۱۶ق، ص ۳۵۳)، قائل به این نظر شده‌اند.

۳. ۳. ۱. وصیت صرفاً برای کافر ذمی صحیح است در صورتی که خویشاوند باشد. در توضیح این مورد باید گفت، وصیت نمودن مسلمان اگر برای کافر باشد الزاماً او می‌تواند به کافری وصیت نماید که خویشاوند او باشد.

از میان فقهایی که قائل به این قول هستند سید بحر العلوم است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۳۹). البته باید به این نکته توجه داشت که این قول شاذ به نظر می‌رسد، زیرا این قول از جانب دو جهت مستلزم تخصیص خوردن مطلقات و عمومات ادله وصیت خواهد شد (هم از جهت قرابت داشتن کافر و هم از جهت ذمی بودن وی).

قبل از این که به بیان نظرات فقها درباره‌ی صحت یا عدم صحت وصیت برای کافر حربی پردازیم، شایسته است که ادله‌ای که فقها برای مدعای خویش بیان نموده‌اند، مختصراً در این جا قید نماییم: الف. آیاتی که از قرآن کریم دلالت بر صحت وصیت برای کافر ذمی دارند از جمله: آیه ۸ سوره مبارکه ممتحنه که خداوند متعال می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُم اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» (خداوند شما را از نیکی نمودن و رعایت عدل نسبت به کسانی که در دین با شما قتال نمی‌کنند و شما را از دیار و وطنتان بیرون نمی‌رانند نهی نمی‌فرماید).

می‌توان گفت که به این آیه چنین می‌توان استدلال کرد که این آیه شریفه دلالت بر احسان نمودن به کافر ذمی دارد و وصیت نیز نوعی احسان و بر در حق آنان محسوب می‌شود (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۵۹).

ب. عموماً و اطلاقات روایاتی که در خصوص وصیت برای کار ذمی آمده است که از جمله ی آنها صحیحی ابو خدیجه از امام صادق (ع) است که امام (ع) فرموده است: «کافر از مسلمان ارث نمی برد اما مسلمان از کافر ارث می برد مگر این که مسلمان برای کافر به چیزی وصیت نموده باشد»^۱ (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۹، ص ۳۴۵).

هم چنین روایاتی که دال بر تشویق نمودن بندگان به احسان نمودن است که از اطلاق این روایات، جواز وصیت برای کافر نیز فهمیده می شود، مانند روایتی که از امام صادق (ع) نقل شده است که امام فرموده است: «معروف را در حق هرکس که اهلیت آن را دارد جاری ساز و هم چنین نسبت به هرکس که اهلیت آن را ندارد که اگر او اهلیت احسان و معروف را نداشته باشد تو از اهل معروف باش»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۷) و هم چنین روایاتی که به طور مطلق دلالت بر جواز وصیت برای کافر دارد از جمله روایتی که محمد بن مسلم^۳ به نقل از امام باقر (ع) روایت کرده است که امام (ع) فرموده است: «مال را برای هرکسی که به نفع او وصیت شده است اعطا نما حتی اگر یهودی و یا مسیحی باشد زیرا که خداوند عزوجل فرموده است: «هرکس وصیت را بعد از آن که آن را شنید تغییر دهد، پس گناهِش تنها بر عهده کسانی است که آن را تغییر داده اند» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۹، ص ۳۴۵).

مواردی که بیان شد دلالت بر جایز بودن و صحت وصیت برای کافر ذمی دلالت می - کردند، در مقابل نیز عده ای مخالف این ادله هستند و بر این ادله نقض وارد کرده اند و موارد نقض آن ها نیز شامل آیات و روایات است از جمله: آیه ی ۲۲ سوره مجادله که خداوند

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْخَزَّازِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَرِثَ الْكَافِرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْلِمُ قَدْ أَوْصَى لِلْكَافِرِ بِشَيْءٍ».

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اصْنَعُوا الْمَعْرُوفَ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ كَانَ أَهْلُهُ وَإِلَّا فَانْتِ أَهْلُهُ».

۳. «عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَزِيِّ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ بِسَنَدِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ أَوْصَى بِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ أَعْطِهِ لِمَنْ أَوْصَى لَهُ وَإِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنْ اللَّهُ يَقُولُ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأِنَّمَا إِيْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ (البقرة/۱۸۱)».

متعال می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» (هیچ گروه و قومی را نمی‌یابی که به خداوند و روز آخرت ایمان داشته باشند و این در حالی است که با کسانی که با خداوند و رسولش مخالفت نموده‌اند اظهار محبت و دوستی می‌نمایند هرچند که آن اشخاص پدران و یا پسران یا برادران و خویشاوندانشان باشند).

این آیه دلالت بر نهی از دوستی و اظهار مودت با کفار دارد و از آن‌جا که وصیت نمودن برای کافر مصداقی از اظهار دوستی با وی می‌باشد، لذا وصیت نمودن برای کافر صحیح نخواهد بود (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۵۲۰).

در روایات نیز، روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که شخصی به نام ابن خنیس از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام (ع) فرمود: «هرکس که دشمنی از دشمنان ما را سیر نماید پس قطعاً دوستی از ما را کشته است»^۱ (شیخ صدوق، ۱۴۱۲ق، ص ۳۶۵).

البته ذکر این نکته لازم است که این روایت دارای ضعف سندی است زیرا در میان روایت حدیث، شخصی به نام ابی یحیی واسطی قرار دارد که مورد وثوق نیست (ابن غضائری، بی‌تا، ص ۱۹۲).

اشکالی که به این ادله وارد شده است این است که آیه و روایت با آیاتی که دلالت بر احسان بر کافر می‌کنند دچار تعارض می‌شوند و در ادامه برای رفع تعارض قائلین به این ادله دو توجیه را ذکر کرده‌اند:

۱. نهی نمودن از دوستی با کفار حکمی تکلیفی است که همان حرمت است و وصیت نمودن به کافر همان اظهار مودت است که بنا بر آیه ۲۲ سوره مجادله حرام می‌باشد و در مقابل آیه ۸ سوره ممتحنه دال بر صحت وصیت برای کافر است و این صحت بنا بر حکمی وضعی است و نمی‌توان آن را جزء احکام تکلیفی محسوب نمود. و این به دلیل آن است که حرمت در احکام تکلیفیه به فاعل تعلق می‌گیرد و عدم مراعات نسبت به آن موجب

۱. «مَنْ أَشْبَعَ عَدُوًّا لَنَا فَقَدْ قَتَلَ وَلِيًّا لَنَا».

معصیت است اما صحیح بودن حکم وضعی به اصل عمل تعلق می‌گیرد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۵۲۱).

۲. قائل به این مطلب باشیم که بگوییم آیاتی که دال بر جواز وصیت برای کفار است تخصیص خورده‌اند با آیاتی که منع از دوستی با کفار می‌نمایند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۲، ص ۵۲۳).

در پاسخ به این دو دسته از توجیه باید بگوییم که ملازمه‌ای که بین منع از دوستی با کفار و عدم صحت وصی نمودن برای آن‌ها بیان شد صحیح نمی‌باشد و ممکن است هدف از دوستی اغراض دیگری چون دعوت دل‌های آن‌ها به اسلام و تألیف قلوب آن‌ها باشد (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۶۰) و دوم این‌که آیاتی که بر منع از وصیت برای کافر دلالت دارند، یعنی آیات ۲۲ مجادله، ۸ ممتحنه و آیه ۲۲ سوره مجادله، درباره‌ی سرگذشت منافقان است که با یهودیان دوستی داشته‌اند، بنابراین ارتباطی با مانحن فیه ندارد (موسوی همدانی، ۱۳۷۸ش، ج ۳۶، ص ۳۹) و آیه ۸ سوره ممتحنه نیز درباره‌ی مؤمنان مهاجر است که مخفیانه با مشرکان مکه رابطه‌ی دوستی داشتند که مضمون آیه منع از این‌گونه دوستی می‌باشد و دشمن بودن آن‌ها از جهت این است که برای خداوند شریک قرار می‌دهند و رسولش را تکذیب می‌نمایند و لذا این مورد نیز با مانحن فیه که درباره‌ی صحت وصیت بر کافر است ارتباطی ندارد (موسوی همدانی، ۱۳۷۸ش، ج ۳، ص ۱۰۷).

۴. رویکرد امام خمینی در ارتباط با وصیت نمودن برای کافر ذمی

امام خمینی می‌فرماید: «وصیت نمودن برای کافر ذمی و مرتد ملی صحیح است در صورتی که مال موصی به از اشیایی نباشد که کافر اهلیت تملک آن‌ها را ندارد مانند قرآن» (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۶).

امام خمینی وصیت نمودن برای کافر ذمی و مرتد ملی را صحیح می‌داند و آن را مقید کرده است به صورتی که موصی به از جمله مواردی نباشد که کافر نمی‌تواند آن‌ها را تملیک

نماید، زیرا یکی از شروط موصی له آن است که موصی له اهلیت تملیک و تملک را داشته باشد و از آن جا که کافر یکی از عیون نجاست در اسلام است و جز با مسلمان شدن پاک نمی شود، فلذا چیزهایی همانند قرآن کریم که صرفاً به مسلمانان تعلق دارد، برای کفار قابل تملیک نخواهد بود.

نکته ی دیگر آن که امام خمینی علاوه بر افزودن قیدی که بیان آن گذشت که هیچ یک از فقها قائل به آن نبوده اند، وصیت نمودن برای کافر ذمی را مقید به خویشاوند بودن و یا اجنبی بودن نکرده است و لذا مطلقاً وصیت را برای کافر ذمی صحیح و جایز می دانند (خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۹۶).

در شروحنی که بر کتاب تحریر الوسیله نوشته شده است (سیفی مازندرانی، بی تا، ج ۲، ص ۸۷)، ادله ای را برای اثبات قول امام خمینی آورده اند که از جمله ی آنها:

۴. ۱. ادله ی صحت وصیت و نفوذ آن اطلاق دارند و لذا شامل وصیت برای کافر ذمی و مرتد ملی نیز می شوند و نیز با توجه به آیه ی ۱۸۱ سوره بقره، تبدیل نمودن وصیت حرام دانسته شده و موجب عقاب و عذاب خواهد بود.^۱
۴. ۲. اخبار مستفیضه ای که در جواز وصیت آمده است و همان روایاتی است که قبلاً به آنها اشاره نمودیم.

۵. وصیت نمودن برای کافر حربی

سه قول در این باره وجود دارد، قول به عدم جواز وصیت نمودن برای کافر حربی، قول به صحت وصیت برای کافر حربی و قول امام خمینی (ره) که در این مطلب قائل به تأمل شده است.

۵. ۱. قول دسته اول که همان نظر مشهور فقها می باشد، به نظر مشهور فقها، وصیت

۱. «فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (هرکس بعد از آن که آن (وصیت) را شنید آن را تغییر دهد، تنها، گناه آن برعهده ی کسانی است که آن را تغییر داده اند).

نمودن برای کافر حربی باطل است و تفاوتی وجود ندارد که در کشورهای اسلامی زندگی کند و در اصطلاح فقهی مستأمن باشد و خواه در بلاد کفر (غیر مستأمن) (محقق کرکی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۵۲؛ محقق داماد، ۱۴۲۰ق، ص ۱۵۷).

از جمله‌ی قائلین، صاحب جواهر است که وصیت برای کافر حربی را مطلقاً صحیح نمی‌داند و این قول را به شیخ طوسی در خلاف و ابن ادریس در سرائر نسبت می‌دهد و آیه ۸ سوره ممتحنه که طبق این آیه وصیت کردن از قبیل خوبی کردن به کفار است و لذا صحیح نیست و خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «خداوند از محبت نمودن به کافر حربی نهی فرموده است» (سوره ممتحنه، آیه ۹)، ایشان در ادامه می‌فرماید: «در وصیت نمودن بین کافر حربی خویشاوند و غیر خویشاوند تفاوتی نیست و مطلقاً وصیت کردن برای کافر حربی جایز نمی‌باشد» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۲۸، ص ۳۴۵).

ممتحنه و آیه ۲۲ سوره مجادله که از دوستی با کفار نهی شده است و بر مبنای این قول، از آن‌جا که کافر نمی‌تواند مالک چیزی باشد و اموال او تحت عنوان فیء در ملکیت مسلمانان قرار می‌گیرد و از آن‌جا که وصیت نیز نوعی ایجاد مالکیت برای کفار است، بنابراین، وصیت نمودن برای آن‌ها صحیح نمی‌باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۵۲).

ذکر این نکته قابل اهمیت است که کفار می‌توانند مالک اموال خود شوند، اما این‌که کافر حربی از این حکم استثناء شده است به دلیل این است که مال کافر حربی شرعاً از احترام برخوردار نیست و لذا کافر از آن‌جا که هیچ‌گونه تسلطی بر مسلمانان ندارد، باید اموال خود را به مسلمانان تحت عنوان فیء بفروشد و این خود نوعی اعتراف به قائل شدن به ملکیت برای کافر حربی می‌باشد.

دلیل دیگر نیز که فقها به آن استناد کرده‌اند این است که اطلاقات روایات برای اعم از کافر ذمی و کافر حربی به کار رفته است و از آن‌جا که این روایات بر صحت وصیت نمودن برای کافر دلالت دارند، فلذا وصیت نمودن برای کافر حربی نیز جایز و صحیح است و از

جمله این روایات روایت محمد بن مسلم از امام صادق (ع) (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۹، ص ۳۴۵) که قبلاً به آن پرداخته شد.

۲.۵. دسته دوم که وصیت نمودن برای کافر حربی را صحیح دانند و این قول آقای خوانساری است که برای مدعای خود این‌گونه دلیل می‌آورد که عدم جواز وصیت برای کافر، مبتنی بر این قول است که وصیت نمودن برای کفار با اظهار دوستی نمودن با آنها همراه است که از آن نهی شده است، زیرا مقتضی دشمنی با خداوند و رسولش می‌باشد و ما این قول را قبول نداریم و از طرفی دیگر نیز استدلال به این سخن که کافر حربی نمی‌تواند مالک چیزی باشد صحیح نیست و روایاتی که دلالت بر این می‌کنند که اموال کافر به عنوان فیه به ملکیت مسلمانان در می‌آیند، به گونه‌ای خود مویدی برای اقرار به مالک شدن کافر حربی می‌باشد و الا باید عنوان نمود که با خرید و فروش از مسلمانان می‌گیرند که مالک نمی‌شوند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۶۲).

۳.۵. دسته سوم: برخی از فقها وصیت نمودن برای کفار حربی را محل تأمل و درنگ قرار داده‌اند که قول امام خمینی نیز همین است که ایشان در صحت وصیت برای کافر حربی قائل به تأمل شده است، از آن‌جا که می‌فرماید: «در مورد عدم صحت وصیت برای کافر حربی و مرتد فطری، محل تأمل است» (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۶).

اما این‌که امام خمینی (ره) قائل به تأمل شده است، شاید منشأ از این جهت باشد که از طرفی کافر حربی و مرتد فطری واجب القتل هستند و لذا مالک چیزی نمی‌شوند که به آنها وصیت شود و از طرفی وجوب قتل، منافاتی با مالکیت ندارد، بعد از فرض این مطلب که درست است که کافر حربی است و مرتد فطری است، اما با تمام این احوال، این قابلیت را دارند که متصف به ملکیت بشوند و به نظر می‌رسد که نظر ایشان بر عدم اشکال وصیت نمودن به کافر حربی و مرتد فطری به دلیل باشد، اگرچه اصلاً صراحت در این مطلب ندارد، در این صورت اخذ به نظر مشهور فقها که قدر متیقن از عدم جواز وصیت به نسبت به کافر حربی می‌دانند، موافق با احتیاط و ارجح می‌باشد و لذا با این وجود می‌توان گفت: وصیت

نسبت به کافر ذمی و مرتد ملی بلامانع است و نسبت به مرتد فطری و کافر حربی، محل خلاف است (سیفی مازندرانی، بی تا، ص ۹۰).

در ارتباط با وصیت نمودن برای کافر در قانون مدنی ایران مطلبی به صراحت ذکر نشده است، اما مواردی در ارتباط با عدم ارث بردن شخص کافر از مسلمان در قانون مدنی ایران ذکر شده است از جمله: ماده‌ی ۸۸۰ قانون مدنی که مطابق آن کافر از مسلمان ارث نمیبرد و اگر در بین ورثه، متوفای کافری، شخص مسلمان باشد، وراثی که کافر هستند ارث نمیبرند، اگر چه از لحاظ درجه و طبقه مقدم بر وارث مسلمان باشند. لذا با توجه به این ماده، ارث بری کافر از مسلمان به طور کامل نفی شده و کفر از موانع ارث بری است اما برخلاف ارث می توان با استناد به ماده ۹۵۸ قانون مدنی^۱، این گونه بیان نمود که عدم اهلیت تملک کافر مطابق با اصل نبوده و دلیلی متقن بر اثبات عدم جواز وصیت برای کافر وجود ندارد و حتی در قوانین موضوعه نیز، منعی صریح در عدم تملک کافر دیده نمی شود و ادله‌ی اثبات جواز وصیت، شامل کافر نیز می گردد.

نتیجه

۱. قائل شدن به عدم صحت وصیت برای کافر چه ذمی باشد و چه حربی مطلقاً صحیح نیست و ادله‌ای برای جواز آن دلالت دارد.
۲. ملازمه‌ای میان منع از مودت با کفار با جایز بودن و یا نبودن وصیت برای آن‌ها وجود ندارد، زیرا ممکن است هدف از ایجاد رابطه و دوستی با آن‌ها به دلایل دیگری از جمله تألیف قلوبشان و جذب آن‌ها به دین مقدس اسلام باشد و یا برای دفع خطر و مفسده‌ای از آن‌ها صورت پذیرد.
۳. اطلاعات ادله مانند روایت صحیح محمد بن مسلم از امام صادق (ع) و روایت

۱. ماده ۹۵۸ قانون مدنی: هر انسانی متمتع از قانون مدنی خواهد بود، لیکن هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اعمال و اجرا کند مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد.

ریان بن شیب مقتضی این است که میان وصیت برای کافر ذمی و کافر حربی تفاوتی نیست و لذا وصیت برای هر دو گروه صحیح می‌باشد.

۴. رویکرد امام خمینی (ره)، در ارتباط با کافر ذمی فارغ از این که خویشاوند باشد یا اجنبی، این است که وصیت برای کافر ذمی صحیح است و وصیت نمودن برای کافر حربی نیز محل تأمل است و شاید دلیل تأمل ایشان این باشد که کافر حربی همانند مرتد فطری واجب القتل است و مالک چیزی نمی‌شود، بنابراین وصیت نمودن برای او نیز صحیح نمی‌باشد، اما از طرف دیگر قتل با مالکیت منافاتی ندارد و لذا وصیت برای کافر حربی صحیح می‌باشد و به نظر می‌آید قول ایشان مبنی بر صحت وصیت برای کافر حربی می‌باشد هر چند که به صراحت آن را بیان نکرده‌اند.

منابع

قرآن کریم.

ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۳، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.

ابن براج، قاضی عبد العزیز، المهذب، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۶ ق.

ابن زهره، حمزة بن علی، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۷ ق.

ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۵، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، چاپ سوم، بیروت، دار الفکر و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق.

امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا.

انصاری، مرتضی بن محمد، رساله فی الوصایا، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق.

- بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، ج ۲۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
- بحر العلوم، محمد بن محمد، بلغه الفقیه، بلغظ الفقیه، ج ۴، چاپ چهارم، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح-تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۵، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
- حراملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۹، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، قم، موسسه مطبوعاتی دار العلم، بی تا.
- خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۵، چاپ دوم، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، لبنان، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسیله، ج ۲، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، ج ۵، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۱۸، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ج ۲، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۰ش.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۴، چاپ سوم، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
- فخر المحققین، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۳، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
- قرشی، علی اکبر، القاموس القرآن، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ش.

پژوهشی پیرامون حکم وصیت برای کافر با رویکردی بر آراء امام خمینی (ره) / ۲۵۹

قطب الدین راوندی، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، ج ۲، چاپ دوم، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.

قطب الدین کیدری، محمد بن حسن، اصباح الشیعه بمصباح الشریعه، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۶ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۳، چاپ دوم، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.

محقق داماد، مصطفی، وصیت، تحلیل فقهی و حقوقی، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۲۰ق.
محقق کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱۲، چاپ دوم، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۴ق.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.

مفید، محمد بن محمد، المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله علیه، ۱۴۱۳ق.